



خیلواکی

استقلال

www.esteqaal.net

حمید انوری

جمعه ۲۳ اکتوبر ۲۰۲۶

"تو مرا گل آغا بگو تا من ترا شیر آغا بگویم"

و این ضرب المثل شیرین، گویا و رسا، درست صدق میکند به ارتباطات و علاقمندی دو نفر زیر دار گریختگی به نام های " عبدالقیوم میرزاده" و " محمد اعظم سیستانی" که یکی به دیگر مشغول گل آغا گفتن و شیر آغا گفتن هستند. این دو نفر، از سرسپردگان نجیب گاو، جلال خون ریز و ددمنش خاد بودند که یکی شارژدافیر رژیم در پشاور شد و چند چیز دیگر و آن دیگری عضو شورای انقلابی حزب منحلۀ "دیموکراتیک خلق" بود که با سقوط و سرنگونی حزب شان، هر دو از افغانستان فرار نموده و به غرب پناهنده شدند و هر هفته و چهارشنبه و هر پگاه و بیگاه، یا مشغول تبلیغات حزبی اند و یا هم مشغول کاپی نمودن کتاب های متعدد نویسندگان مختلف و طبع و نشر آن به نام خود و گویا مشغول دزدی های ادبی هستند و...

آنچه بیشتر جلب توجه میکند، تعریف و توصیف یکی توسط دیگر اند و ضرب المثل زیبای وطنی ما به حال و احوال هردو سخت صدق میکند مبنی بر اینکه "تو مرا گل آغا بگو، تا من ترا شیر آغا بگویم" و این همان کاریست که از دیر زمانی هردو زیر دار گریختگی مشغول و مصروف آن هستند. بد نخواهد بود که یک نگاه گذرا بیندازیم به عملکرد حزب منحلۀ شان در قبال روشنفکران و تحصیل یافتگان افغان در زمانی که قدرت را توسط یک کودتای خونین و بعد هم تسلیمی عام و تام سرزمین آبائی ما به اربابان خونریز و ددمنش روسی شان، تا سه روی شود هرکه در او غش باشد:

جدول مقایسه وی عملکرد حزب دموکراتیک خلق در حوزه کار های علمی و فرهنگی

بعد حذفی و منفی (واقعیت های

بعد ساختاری و مثبت (برنامه های رسمی)

میدانی)

تبدیل مراکز علمی به کانون های تبلیغات ایدئولوژیک حزبی	تأسیس آکادمی علوم و ایجاد بسترهای پژوهشی نظام مند(جهت حمایت از حزب)
زندان، شکنجه و اعدام اندیشمندان و نویسندگان منتقد و دگراندیشان	اعطای امتیازات مادی، خانه، حقوق و مدال به نویسندگان موافق(و فروخته شده)
فرار گسترده مغزها و نخبگان علمی به دلیل نبود امنیت جانی	اعزام کادرهای علمی به خارج برای ارتقای تحصیلی(فقط و فقط به کشور های همپراز روسیه)
سانسور مطلق و ممنوعیت انتشار هرگونه اثر مذهبی، لیبرال یا منتقدانه	رشد تیراژ کتاب و نشریات و حمایت از زبان های محلی(به نفع حزب)
این لیست با درد و دریغ که سر دراز دارد و طول و تفصیل آن از حوصله این مختصر، فراتر و فراتر می رود و اگر آنرا ادامه دهیم، مثنوی هفتاد من کاغذ هم بسنده نخواهد بود. و اما بر گردیم به اصل قضیه و آنهم اینکه " میرزاده " صفت و توصیف "سیستانی" را میکند و بلافاصله "سیستانی" از " میرزاده " نابغه دوران می سازد و این سلسله همچنان دوام دارد و گویا افغانستان و بخصوص "حزب دیموکراتیک خلق"، آنچنان نوابغ و نویسندگان، مؤرخین و دانشمندان خبره گان و گل های سرسبد را پرورش داده است که تاریخ، بخصوص تاریخی که نویسنده آن "سیستانی" ها باشند و محققین آن هم " کاندید اکادمسین " شده باشند، فکر نکنم که حتی در همان روسیه تجاوزگر و ددمنش، هم به سادگی بتوان یافت. از این نوع نویسندگان که در ده کتاب، حتی شش سطر هم از قلم خودش نباشد، به اصطلاح وطنی ما " پیسه را بیست و پنج" تا در هر بیغوله می توان یافت که فقط به درد پوری نسوار می خورند و دگر هیچ. جناب "سیستانی" آیا شهامت آنرا دارید که از بابت حضور ممتد در "شورای انقلابی" رژیم کودتا و بعد هم در زمان تجاوز ننگین روسیه شوروی وقت، از مردم شریف افغانستان صادقانه معذرت بخواهید؟! آنچه در مورد " عبدالقیوم میرزاده"، شارژدافیر رژیم دست نشانده روسیه در پشاور، لازم افتد، جدا خواهم نوشت تا سیه روی شود هرکه در او غش باشد.	

حنای زیر دار گریختگی هائی نظیر "سیستانی" ها و "میرزاده" ها دیگر نزد مردم شریف افغانستان،
رنگ ندارد و فقط به درد یک مشت بی خبر از دنیا و بعضی سایت های بی در و دروازه می خورد
و دگر هیچ.

به مام وطن «هر که» مانوس نیست زنازاده در بند ناموس نیست